گفت‌وگوی «جوان» با جانباز مرتضی حسینی، از رزمندگان دوران دفاع مقدس

زیر آتش دشمن هیچکس حاضر به رها کردن نمازش نشد

صغری خیل فرهنگ

مرتضی حسینی متولد سال ۱۳۳۴ از جانبازان دفاع مقدس ساکن روستای کومله شهرستان لنگرود است که در عملیات محرم سال ۱۳۶۱ به درجه جانبازی رسید. او که به همراه تعدادی از دوستان و همشهری‌های خود در این عملیات حضور داشت در گفت‌وگو با «جوان» از خاطرات خود از عملیات محرم و جبهه‌های جنگ می‌گوید.

چطور شد در نوجوانی عازم جبهه شدید؟

اوایل جنگ، دشمن تا ۱۵ کیلومتری اهواز آمده بود، یعنی نیروهای ما بیرون شهر اهواز خاکریز زده بودند. موانع آبی که در منطقه وجود داشت مانع پیشروی بیشتر ارتش بعثی شده بود. وقتی خبرها را می‌شنیدیم انگیزه پیدا می‌کردیم که به جبهه برویم. اولین بار در ۱۴ سالگی به جبهه اعزام شدم و به جبهه جنوب هم رفتم. در عملیات الی‌بیت‌المقدس برای آزادسازی خرمشهر شرکت کردم. در همین عملیات جانباز شدم. وقتی جنگ شروع شد برادرم مصطفی هم به کردستان رفت. من جنوب بودم، وقتی مجروح شدم و برگشتم جبهه بعد برادرم به جبهه جنوب رفت.

چند ماه جبهه بودید و چه مسئولیت‌هایی داشتید؟

گاهی که فاصله بین دو عملیات زیاد می‌شد برخی رزمندگان که عموماً بسیجی و داوطلب بودند، می‌گفتند وقتی عملیات نیست ما در جبهه نمی‌مانیم تا از بیت‌المال هزینه بیشتری برای ما نشود. می‌گفتند ما می‌رویم خانه و هر وقت زمان عملیات شد برمی‌گردیم. من هم چنین می‌کردم. عملیات به عملیات می‌رفتم جبهه. در عملیات الی‌بیت‌المقدس در اهواز و آبادان و خرمشهر و در عملیات محرم در موسیان و شلمچه و پاسگاه و زید بودم. در عملیات والفجر ۴ هم که این روزها در سالروز برگزاری‌اش قرار داریم، در مریوان حضور داشتم. من دوست نداشتم مسئولیت بر عهده بگیرم. نه تنها من، بلکه بسیاری از رزمندگان از به عهده گرفتن مسئولیت فرار می‌کردند. همه دوست داشتند در عملیات‌ها، نیروی آزاد مثلاً تک‌تیرانداز یا آرپی‌جی‌زن باشند. برای همین من هم دوست نداشتم فرماندهی کنم، فقط در والفجر ۴ فرمانده دسته بودم.

به تازگی ماه محرم را پشت سر گذاشته‌ایم؛ عملیاتی که شما هم در آن حضور داشتید. کمی از این عملیات بگویید.

عملیات محرم برای تسلط بر ارتفاعاتی بود که دست عراقی‌ها بود و آنها از آنجا بر شهر موسیان مسلط بودند. آنها بر بلندی بودند و ما در پایین کوه. در روز نمی‌توانستیم از سنگرها بیرون بیاییم چون از بالا به ما تسلط داشتند. برای همین فقط شب‌ها امکان عملیات بود. پایین کوه هم مین‌گذاری شده بود و بشکه‌های حاوی مواد منفجره گذاشته بودند تا در صورت انجام عملیات منفجر کنند. حرارت آن بشکه‌ها در صورت انفجار تا ده‌ها متر اطراف خود را ذوب می‌کرد. عملیات در چنین منطقه‌ای بسیار سخت است، حتی در همان خط مقدم خودمان هم امکان پشتیبانی بسیار دشوار بود. غذای رزمندگان مستقر در خط مقدم به‌سختی به دستشان می‌رسید. باید ماشین‌ها در شب و چراغ خاموش در حالی که شیشه‌ها هم گل‌مالی شده بود حرکت می‌کردند. بعضاً موجب تصادف هم می‌شد. هدف عملیات این بود که آن قله از عراقی‌ها گرفته شود، آن طرف هم شهر زبیدات عراق قرار داشت که با تصرف قله، ما بر جاده‌ها و شهر زبیدات مسلط می‌شدیم.

> گاهی که فاصله بین دو عملیات زیاد می‌شد برخی رزمندگان که عموماً بسیجی و داوطلب بودند، می‌گفتند وقتی عملیات نیست ما در جبهه نمی‌مانیم تا از بیت‌المال هزینه بیشتری برای ما نشود. می‌گفتند ما می‌رویم خانه و هر وقت زمان عملیات شد برمی‌گردیم

گویا در این عملیات جمعی از دوستان و همشهری‌های شما از شهر کومله با هم حضور داشتید. اسامی آنها را به یاد دارید؟

بله، تعدادی از دوستان و همشهری‌ها در این عملیات به شهادت رسیدند. از جمله علی نجفی که خیلی با هم صمیمی بودیم. شهید فرهاد شعبانی بود که بعدها برادر دیگرش هم به نام فرزین به شهادت رسید، شهید غلامرضا صیقلی بود، شهید لاهوتی بود که برادرش اکنون نماینده مردم لنگرود و کومله در مجلس است. فکر می‌کنم شهید حسین علی نیک‌پی هم بود. عملیات محرم موفق بود. اما در کنار آن تعدادی از خوبان ما هم به شهادت رسیدند.

و شما هم جانباز شدید؟

شبی که مجروح شدم مرا به بیمارستان صحرایی بردند. آنجا مراسم دعای توسل برگزار شد. واقعاً فضای معنوی خاصی بر بیمارستان حاکم شد. فضای بیمارستان سراسر شور و حال بود. من هم با همان حال در مراسم شرکت کردم که وسط مراسم طاقت نیاوردم و افتادم. مرا به بخش بستری بردند اما تا صبح صدای انفجار و تیراندازی و توپ و خمپاره می‌آمد.

محرم در سال ۶۱ زمانی بود که رزمنده‌ها از لحاظ تجهیزات و امکانات کاستی‌های زیادی داشتند.

همینطور است. ما در این عملیات حتی کوله‌پشتی به تعداد رزمنده‌ها نداشتیم، حدود ۴۰ نفر بدون کوله‌پشتی بودیم. علی نجفی که همشهری ما هم بود و شهید هم شد گفت جیره جنگی شما را من در کوله‌پشتی خودم می‌گذارم. اتفاقاً همین موضوع باعث شد ما بیشتر با هم صمیمی شویم. رزمنده خوب، دوست‌داشتنی، خوش‌اخلاق و مهربانی بود و چهره‌ای نورانی داشت. اصلاً معلوم بود که شهید می‌شود. شجاع و دلیر هم بود. در عملیات محرم من پشت سر ایشان بودم. خلاصه رفتیم و عملیات موفقیت‌آمیز انجام گرفت و قله را گرفتیم. برخی نیروهای بعثی از آن طرف قله فرار کردند، اتفاقاً خیلی از آنها که فرار کردند تکاور بودند اما از پایین و از روی تپه‌های کوچک اطراف قله باز با توپ و خمپاره ما را می‌زدند. شهید شعبانی بر اثر همین گلوله‌ها شهید شد. این بود که تعدادی از رزمنده‌ها گفتند برویم این بعثی‌ها را شکار کنیم. من هم همراه شدم رفتیم و چون حالا ما بالای قله بودیم و آنها پایین، پا به فرار گذاشتند. وقتی به مقر دشمن رسیدیم دیدیم، وسایل زیادی از خودشان به جا گذاشتند که با خودمان آوردیم.

البته بعثی‌ها در روزهای بعد تلاش زیادی کردند تا دوباره قله را پس بگیرند، حتی بارها با هواپیما آنجا را بمباران کردند اما موفق نشدند. در مرحله دوم همین عملیات با اینکه گردان ما پشتیبان بود، اما با اصرار خودمان، من و علی نجفی جزو خط‌شکنان رفتیم. این مرحله از عملیات عبور از شیارها برای رسیدن به جاده زبیدات بود که آن هم با موفقیت انجام شد. شهید نجفی خیلی شجاع بود، وقتی به میدان مین رسیدیم خودش جلوی همه حرکت می‌کرد و نیروها را سالم از آن میدان عبور داد تا به جاده زبیدات رسیدیم. در این عملیات خیلی هم اسیر گرفتیم.

در جایی خواندم که قبل از شروع عملیات ابتدا باران بارید و این باران موجب غافلگیری بعثی‌ها شد؟

قبل از غروب شبی که قرار بود عملیات آغاز شود و ما در حال آماده شدن برای حرکت به سمت خط مقدم عراقی‌ها بودیم، هوا طوفانی شد و ابر سیاه و گرد و غبار آسمان را در بر گرفت، گرد و غبار آنقدر زیاد بود که از فاصله نزدیک هم یکدیگر را نمی‌دیدیم. بعد باران شدید بارید و همه لباس‌های رزمندگان خیس شد، شاید این نوعی امداد الهی بود چون در چنین شرایطی عراقی‌ها تصور می‌کردند که احتمال عملیات از سوی ما کم یا منتفی است. لذا حداقلش این است که دیگر آماده‌باش نبودند و می‌توانستیم دشمن را غافلگیر کنیم. اتفاقاً اسیران عراقی بعداً اعتراف کردند که ما اصلاً فکر نمی‌کردیم که در این هوای خراب و طوفانی شما بخواهید عملیات انجام دهید لذا از قبل آماده نبودند. در همان شروع حرکت وقتی به میدان مین رسیدیم، با اصابت گلوله خمپاره عراقی به میدان مین، یکی از مین‌ها منفجر شد و پای یک رزمنده قطع شد. فریاد «یا مهدی، یا مهدی» او بلند شد. اما برای اینکه بعثی‌ها متوجه حضور ما نشوند، درد را تحمل کرد و همانجا به شهادت رسید.

از دستاوردهای عملیات برایمان بگویید.

در طرح عملیات محرم علاوه بر آزادسازی ارتفاعات مرزی حمرین در جبهه جنوبی و تصرف جای پا برای تهدید منطقه العماره عراق، قرار بود رزمندگان اسلام در محور عین‌خوش-زبیدات در جنوب شرقی دهلران، در سه مرحله، عملیات را انجام دهند.

مرحله نخست عملیات در ساعت ۲۲ و ۸ دقیقه شب ۱۰ آبان ماه ۱۳۶۱ با رمز یا زینب(س) به فرماندهی سردار شهید حسن باقری به اجرا درآمد. نیروهای خودی توانستند در کمتر از نیم ساعت پس از اعلام حمله در یک محور، شماری از نیروهای عراقی را به اسارت درآورده و در محور دیگر نیز نیروهای دشمن به استعداد یک تیپ به محاصره درآمدند و بیشتر آنها اسیر شدند. در مرحله دوم، با وجود پیروزی‌های مرحله نخست و ازهم‌پاشیدگی و ضعف روحیه دشمن، به لحاظ عدم موفقیت قرارگاه چهارم در مرحله نخست و خالی ماندن جناح چپ، مواضع فتح شده نیز در معرض پاتک و تهدید دشمن بود، بنابراین ترمیم رخنه به وجود آمده ضروری می‌نمود. برای همین هدف مرحله دوم عملیات محرم روز سه‌شنبه ۱۱ آبان ماه ۱۳۶۱، در ساعت ۲ و ۳۰ دقیقه بامداد آغاز شد. نیروهای خودی با الحاقی که صورت گرفت، محاصره دشمن را کامل کردند. در این مرحله ۱۵۰ کیلومتر مربع از زمین‌های اشغال شده آزاد شد و همچنین تعدادی از نیروهای عراقی به اسارت درآمدند.

هدف مرحله سوم عملیات محرم تصرف همه بلندی‌های غرب حمرین و جاده‌ها و مراکز مهم عملیاتی و ایجاد و تأمین لازم برای جاده آسفالته چم سری، شرهانی و زبیدات و جاده شوسه زبیدات-طیب بود. به همین منظور در ساعت ۲۲ روز ۱۵ آبان ماه ۱۳۶۱ حمله مرحله سوم آغاز شد و پس از یک نبرد نسبتاً گسترده به علت مقاومت پراکنده دشمن و عدم پاکسازی منطقه، در ساعت ۸ صبح فردای آن، پایان گرفت. ویژگی‌های مهم این عملیات دستاوردهای آن بود که منجر به آزادسازی ۷۰۰ کیلومتر مربع از خاک میهن اسلامی و ۳۰۰ کیلومتر از خاک عراق شد و باعث شکستن فضای منفی ناشی از عدم‌الفتح عملیات رمضان شد. همچنین با پیدایش دورنمای شهر العماره عراق از روی بلندی‌های جبال حمرین در این عملیات باعث شد استراتژی جدید برای عملیات گسترده در منطقه جنوب که هدفش تعیین سرنوشت جنگ بود حاصل گردد. از دیگر ویژگی‌های این عملیات، استفاده دشمن از گازهای شیمیایی در منطقه عملیاتی بود که باعث شد مسئولان جنگ به طور جدی برای مقابله با این سلاح در عملیات‌های بعدی تدابیر لازم را اتخاذ کنند.

نمای نزدیک

شوخی در میدان مین

قبل از شروع عملیات محرم باران آمده بود و ما به صورت ستونی در حال حرکت بودیم. وقت نماز مغرب شد و ما با همان لباس و پوتین در پا، نماز خواندیم. موقع نماز اطراف ما گلوله‌های توپ و خمپاره به طور مستمر منفجر می‌شد اما رزمنده‌ها هیچ اعتنایی نمی‌کردند و به نماز ادامه می‌دادند. حتی وقتی صدای انفجار گلوله خیلی شدید بود فقط وقفه‌ای در قرائت پیش می‌آمد و دوباره ادامه می‌دادیم. هیچکس حاضر به رها کردن نماز نشد. گاهی گلوله از بیخ گوش ما رد می‌شد اما همه مصمم بودیم. در ادامه حرکتمان به میدان مین دشمن رسیدیم که معمولاً در جلوی خط مقدم خود می‌کاشتند. در اینجا هر کس به نفر پشت سری خود باید اطلاع می‌داد که به میدان مین رسیدیم و بعد هم رمز عملیات گفته می‌شد. شهید نجفی جلوی من بود خواست شوخی کند، گفت شهادتین را بخوان ما در میدان مین هستیم. من هم فکر کردم این پیامی است که باید هر کسی به پشت سری خودش بگوید. همان جمله را به پشت سری خودم گفتم، او هم به پشت سری خودش گفت تا نفر آخر. خدا رحمت کند شهید نجفی را که گفت فلانی این را به پشت سری نگویی که این شوخی بود. دوباره به پشت سری گفتم این را به پشت سری خودت نگو، یک شوخی بود، او هم همین را دوباره به پشت سر خود گفت تا نفر آخر. خلاصه شب عملیات محرم کلی خندیدیم.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید فرهاد شعبانی

سیزده بدرهایی که بوی شهید می‌دهند!

مبینا شانلو

در گفت‌وگو با جانباز مرتضی حسینی، نامی از شهید فرهاد شعبانی همشهری او به میان آمد که در عملیات محرم آسمانی شده بود. فرهاد شعبانی بیش از یک سال در جبهه حضور داشت و در عملیات محرم تک‌تیرانداز بود. در آن عملیات فرهاد با اصابت ۱۱ ترکش مجروح شد و به پشت جبهه منتقل و بعد از مدتی در بیمارستان لنگرود بستری شد، اما عفونت شدید بدنش را فرا گرفت و این بار او را به بیمارستانی در تهران منتقل کردند که در همان بیمارستان به تاریخ ۱۳ فروردین ماه ۶۲ به شهادت می‌رسد. برای آشنایی با شهید فرهاد شعبانی با برادرش محمد شعبانی به گفت‌وگو نشستیم. روایت این برادر شهید را پیش رو دارید.

> فرهاد بیش از یک سال در جبهه حضور داشت. در عملیات محرم در منطقه موسیان تک‌تیرانداز بود. در آن عملیات یک خمپاره دشمن نزدیک آنها منفجر می‌شود که چند نفر از اهالی کومله و دوستان فرهاد شهید می‌شوند و ۱۱ ترکش هم به خودش اصابت می‌کند و مجروح و به پشت جبهه منتقل می‌شود

پدر مشوق فرزندان برای حضور در جبهه

فرهاد مشوق همه ما برای ادامه تحصیل بود، خودش هم به درس اهمیت می‌داد، به‌رغم اهمیتی که برای تحصیل قائل بود اما سال چهارم دبیرستان بود که تحصیل را رها کرد و عازم جبهه شد، البته پدرم هم در جبهه جنوب بود. با توجه به تجربه‌ای که در نظام و ژاندارمری داشت، بر خود لازم دانست که به جبهه برود. برادرانم فرهاد و فردین وقتی دیدند پدر خودش رزمنده است و در جبهه حضور دارد، تشویق شدند به جبهه بروند و همه مسئولیت‌های خانه به دوش مادر افتاد؛ در واقع برای ما هم پدر بود و هم مادر. الان هم مادرم خاطراتی از آن روزها برایمان تعریف می‌کند که شنیدنی است. سختی‌های زیادی کشید با هفت بچه قد و نیم‌قد در حالی که امکانات رفاهی هم نداشتند؛ نه برقی بود و نه آب لوله‌کشی و بهداشتی. وقتی اینها را تعریف می‌کند می‌فهمیم که چقدر سختی کشیده است. ما خودمان زمین کشاورزی نداشتیم و برای امرار معاش روی زمین‌های مردم کار می‌کردیم.

عاشق خدمت به مردم بود

فرهاد دوست داشت درس بخواند و علامه شود، دوست داشت علمش را در اختیار دیگران هم قرار دهد، عاشق خدمت به مردم بود، همیشه سعی می‌کرد چیزی بیاموزد، به بزرگ‌ترها احترام می‌گذاشت، رفتار و گفتارش بالاتر از همسالانش بود. به قرآن خیلی علاقه داشت، برنامه درس‌هایی از قرآن آقای قرائتی را همیشه گوش می‌کرد.

۱۱ ترکش خمپاره در بدن داشت

فرهاد بیش از یک سال در جبهه حضور داشت. در عملیات محرم در منطقه موسیان تک‌تیرانداز بود. در آن عملیات یک خمپاره دشمن نزدیک آنها منفجر می‌شود که چند نفر از اهالی کومله و دوستان فرهاد شهید می‌شوند و ۱۱ ترکش هم به خودش اصابت می‌کند و مجروح و به پشت جبهه منتقل می‌شود. مدتی هم در بیمارستان لنگرود بستری می‌شود اما عفونت شدید بدنش را فرا می‌گیرد و او را به بیمارستانی در تهران منتقل می‌کنند. در همان بیمارستان هم به شهادت می‌رسد. خودمان در بیمارستان کنارش بودیم. مادرم تا ۱۱ فروردین در بیمارستان کنارش مانده بود که دکتر معالج به مادرم می‌گوید شما بروید منزل و استراحت کنید. مادرم می‌آید و دو روز بعد فرهاد شهید می‌شود. دقیقاً روز ۱۳ فروردین ۶۲ برادرم شهید شد.

جلب رضایت مادر

فرهاد با جمعی از دوستانش از کومله تصمیم گرفتند با هم راهی جبهه شوند. با توجه به اینکه قبلاً پدرمان هم جبهه بود مادرم ابتدا مخالفت کرد. روز اعزام باز فرهاد برای جلب رضایت مادر آمد، گفت من برای حضور در جبهه احساس تکلیف می‌کنم، اما اگر رضایت ندهید، نمی‌روم چون اعلام رضایت شما برای من ارجح است که مادر گفت من راضی هستم. هر طور صلاح می‌دانی عمل کن و او رفت.

پایگاه مسجد

فرهاد مسجد را پایگاه خوبی برای تعلیم و تربیت می‌دانست، کلاس‌های قرآن که خودش مدرس آن بود و کلاس‌های اخلاق را در مسجد برگزار می‌کرد. مسجد پایگاه همه چیز بود، آن موقع همه کارهای عمومی را در مسجد انجام می‌داد، مثل جمع‌آوری کمک برای محرومان، مثل جذب نیرو برای اعزام به جبهه؛ درواقع مسجد برایش پایگاه اصلی بود. حتی ایام محرم خیلی اعتقاد به حرکت دستجات عزاداری در شب در خیابان‌ها نداشت، می‌گفت این کار برای مردم ایجاد مزاحمت می‌کند اما در داخل مسجد اقامه عزا می‌کرد.

۱۳ به یادماندنی

ما هیچ وقت در سیزده فروردین بیرون نمی‌رویم. هنوز حال و هوای فروردین سال ۶۲ در ذهنمان است که در بیمارستان تهران کنار فرهاد بودیم، ۱۳ فروردین برای ما یک روز به‌یادماندنی است و خانه می‌مانیم و یاد فرهاد را گرامی می‌داریم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۴۹۸

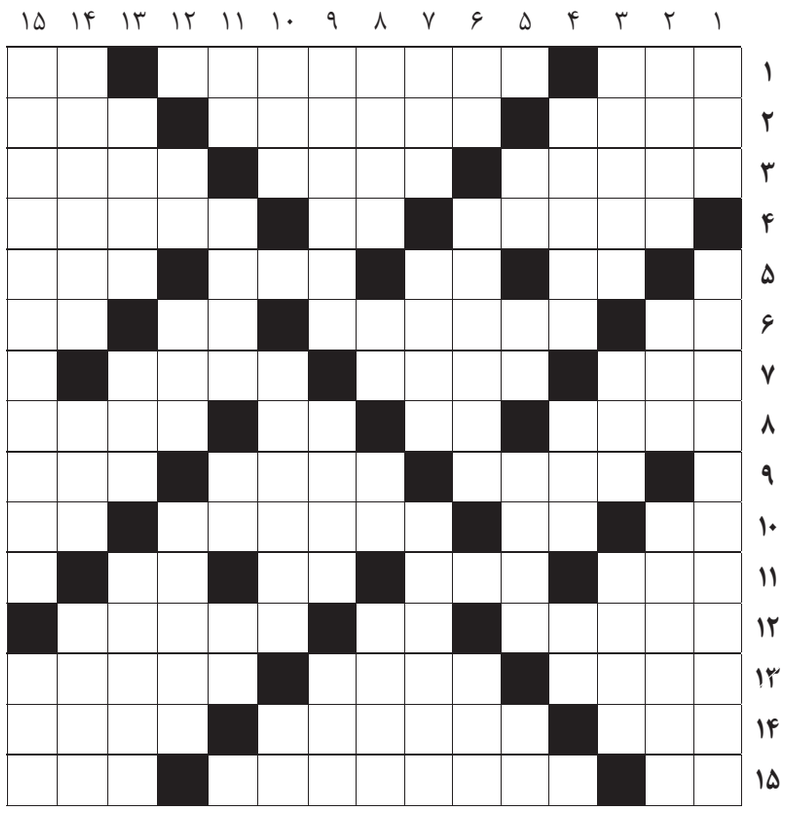

از راست به چپ

■ ۱- اتومبیل صحرا- محل تخلیه باری کشتی‌ها- صدمتر مربع ■ ۲- نهنگ- نژادپرستی- خودداری کردن ■ ۳- فراموشی- علم مواد- نمکین ■ ۴- کمیسیون اقتصادی و اجتماعی آسیا و پاسیفیک- حرف صریح- ملیت برانکو ■ ۵- علامت جمع- مخفف هستم- حومه شهر- مادر آذری ■ ۶- مادر تازی- دهی زیبا در گیلان- ادب نشده- چاشنی چای ■ ۷- سرسرا- کوه آتشفشانی ایتالیا- برداشت خاص ■ ۸- زره‌ساز- رها و آزاد- پادگان تهران- اندیشیدن ■ ۹- خنک‌کن- شرم و حیا- خاور ■ ۱۰- تصدیق روسی- ماسه- مجنون- یار گفت ■ ۱۱- عددی یک رقمی- ذره باردار- نفس خسته- طلا ■ ۱۲- فیلم کابوی‌های امریکایی- گفت‌وگوی خودمانی- کمیسیون اقتصادی آسیا و خاور دور ■ ۱۳- ارابه- گدا- از مواد رشته دو و میدانی ■ ۱۴- قله‌ای در زاگرس- به صورت بی ضابطه و نسنجیده- ساده‌لوح ■ ۱۵- نفس سوزناک- شهری در استان اردبیل- محاسن

از بالا به پایین

■ ۱- ترس- از شاهکارهای مارک تواین ■ ۲- قانون مغولی- خزنده نیش‌دار- داستان غیر واقعی ■ ۳- دامن چین‌دار- غلط‌گیر اداری- عدد چهار یونانی ■ ۴- نامراد- آبفشان حمام- مدفن شیخ صدوق ■ ۵- رمق آخر- یازده- رهبر کمونیست‌ها- چه وقت ■ ۶- صد متر مربع- کاشف میکروب- بلای بنیان‌کن ■ ۷- انبار غله- آلیاژی تشکیل‌شده از مس و نیکل- قندیل ■ ۸- دربند- حرف نفی عرب- حرف خطاب- مهاجم بنام اسبق پرسپولیس و ملی ■ ۹- نصف کره زمین- کاغذ نوشته شده- پول رومانی ■ ۱۰- یک دهم گرم- پایتخت آلبانی- حرف انتخاب ■ ۱۱- پایه و بنیاد- از ماهی‌های خزری- سه کیلو- ظرف سرکه ■ ۱۲- تلخ- نکته‌سنجی- زمانی معادل ده قرن ■ ۱۳- صبر زرد- خیس آذری- طرز عمل ■ ۱۴- روستایی دیدنی با قدمت سه هزار سال در استان اصفهان- درگذشت- ستاره دنباله‌دار ■ ۱۵- نوعی شیرینی- از رؤسای جمهور امریکا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۳	۱						۶	
	۴		۷			۸		
			۲		۹			
		۳				۴		۸
				۸	۷			
۱	۹							
		۷		۶	۸			۹
۶		۱						۷
			۱		۴			

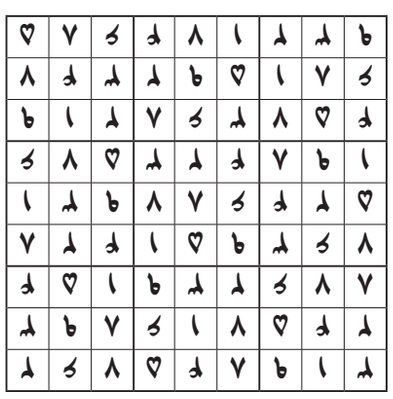

جدول کلمات متقاطع
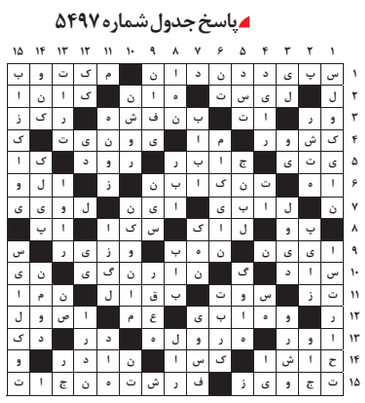
پاسخ جدول شماره ۵۴۹۷